

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

کتاب لاجواب مخزن اسرار معدن انوار شرح اسماء الالهی مستفی به

و در عین المعرفه

تألیف شیخ المحققین رضی اللہ تعالیٰ عنہم العرفاء ابوالکاسم شیخ سعید بن حمزہ اصفہانی فی سببہ السلام

در مطبع فیض الکریم واقع حیدرآباد دکن
طبع ۱۳۰۰

عَلَمٌ أَدْرَأُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

کتاب جواب مخزن اسرار معدن انوار شرح اسماء الہی مستفی بہ



بہ ہستام کار پروازان مطبع نجف سید احمد درانی غفا اللہ

مَطْبَعُ فَيْضِ الْكَبْرِ وَوَأَقْعُ حَيْدَرَابَادِ

مشیر است بصورت مرتب الهیه و مخرج کیهانیه و بر این رخ بر بانی که با معنیات انسانی است و جمیع بر تفرقه عباد
از دست و محبت ذات به احوال ممکن است اشارت با و بنظام اکمل که با جلا و سجده کمال است که حق است
در ضمن ابکار حمد راست موجود است بحدید و زیور فاحشیت ان عرفنا انقست الخلق لا عرفنا ظاهرا و هو با بر با
عشق است غنی زبوده نابوده + جاوید مستقر غا سوده + عکس رخ خود ازین و آن نبوده + در آنکه
بکمال حسن شان لبوده - و شهود وجود و مدارک ظهیر که سبب تحقق عباد و معبود است و علة الهیه
شاید و مشهور و مخرج موارب نفیات الهی و بیخارج مناجات رجات نامتاری که جمیع احوال
سیر و سلوک و مقامات عروج و نزول و حمد تفرقه بر جمع و محبت ذات موجود است بذات متعالیه صفات
از و ناطق و در جایی مظاهر و جمالی محتوی و پیدا فاله لاله الله هو که از انکس علیک من ابنا و اما تمسب حق و قد
آیتان من ردنا ذکر اگر با سخی خوابان که فریب عقل و جانند همه + در عشق تو شهره چنانند همه با هر چند کن
دست مانند همه + اوصاف شایسته تو خوانند همه - و در و در که معنی او الهیه و در در حرمت است بر سر در کائنات
که مظاهر همه مظاهر الهیات اوست و سبب تحقق و ظهور جمیع کمالات از کتم مردم اصحابی وجود هم
او که بواسطه محی اید چهار گانه مذکوره که او تاد اقلین ظهور وجود شهود است و تو اتم عرش علم و نور و نور
و مشید شده و آفرین بشمار بران مجمع اسرار و منبع انوار یعنی رسول مختار و آل و صحابه الابرار که بر اید
ظهور نبوتش از سر حد عقل کل تا مرکز اسفل و بواسطه چهار بالش اصحاب کاتبم الخلق و جمیع چهار گانه
که جمیع تخکاه ملک اوست می بدو بسبب من چه گویم مدح او جبار گفت + و صفی پاکش حجت
للعالمین - و بعد یکی از زعمیر بران پیر کمال و مرشد کمال معدن جواهر انوار الله نور السموات و الارض
ان چند نامهم العالمین و ممد آرای سندا و اسم الاعلان که عمار ارشادش اعداد بخشش ز شرفورده
مصاف طالب تواند بود و جنود تلقین او سر کشگان صحراد توحید را ببرد که تواند نمود یعنی بر اسرار
خفیات واقف حضرت شیخ شکر محمد عارف الهی فکاد و انقست تارنج و صاله باسمه ابدیه جزو قلوب با سیه
بلطفه عیسی بن قاسم بن یوسف بن رکن الدین بن معروف بن شهاب الدین المعروف فی الهیای السمر
الجنیه السندی الهندی البراری المعروف بالمشقی الشطاری القادری

مشیر است بصورت مرتب الهیه و مخرج کیهانیه و بر این رخ بر بانی که با معنیات انسانی است و جمیع بر تفرقه عباد از دست و محبت ذات به احوال ممکن است اشارت با و بنظام اکمل که با جلا و سجده کمال است که حق است در ضمن ابکار حمد راست موجود است بحدید و زیور فاحشیت ان عرفنا انقست الخلق لا عرفنا ظاهرا و هو با بر با عشق است غنی زبوده نابوده + جاوید مستقر غا سوده + عکس رخ خود ازین و آن نبوده + در آنکه بکمال حسن شان لبوده - و شهود وجود و مدارک ظهیر که سبب تحقق عباد و معبود است و علة الهیه شاید و مشهور و مخرج موارب نفیات الهی و بیخارج مناجات رجات نامتاری که جمیع احوال سیر و سلوک و مقامات عروج و نزول و حمد تفرقه بر جمع و محبت ذات موجود است بذات متعالیه صفات از و ناطق و در جایی مظاهر و جمالی محتوی و پیدا فاله لاله الله هو که از انکس علیک من ابنا و اما تمسب حق و قد آیتان من ردنا ذکر اگر با سخی خوابان که فریب عقل و جانند همه + در عشق تو شهره چنانند همه با هر چند کن دست مانند همه + اوصاف شایسته تو خوانند همه - و در و در که معنی او الهیه و در در حرمت است بر سر در کائنات که مظاهر همه مظاهر الهیات اوست و سبب تحقق و ظهور جمیع کمالات از کتم مردم اصحابی وجود هم او که بواسطه محی اید چهار گانه مذکوره که او تاد اقلین ظهور وجود شهود است و تو اتم عرش علم و نور و نور و مشید شده و آفرین بشمار بران مجمع اسرار و منبع انوار یعنی رسول مختار و آل و صحابه الابرار که بر اید ظهور نبوتش از سر حد عقل کل تا مرکز اسفل و بواسطه چهار بالش اصحاب کاتبم الخلق و جمیع چهار گانه که جمیع تخکاه ملک اوست می بدو بسبب من چه گویم مدح او جبار گفت + و صفی پاکش حجت للعالمین - و بعد یکی از زعمیر بران پیر کمال و مرشد کمال معدن جواهر انوار الله نور السموات و الارض ان چند نامهم العالمین و ممد آرای سندا و اسم الاعلان که عمار ارشادش اعداد بخشش ز شرفورده مصاف طالب تواند بود و جنود تلقین او سر کشگان صحراد توحید را ببرد که تواند نمود یعنی بر اسرار خفیات واقف حضرت شیخ شکر محمد عارف الهی فکاد و انقست تارنج و صاله باسمه ابدیه جزو قلوب با سیه بلطفه عیسی بن قاسم بن یوسف بن رکن الدین بن معروف بن شهاب الدین المعروف فی الهیای السمر الجنیه السندی الهندی البراری المعروف بالمشقی الشطاری القادری

عشق حسین العزیز و مکنی با بواله که است یکو بد که در سینه نسج و تسبیح و تسبیح و در بید محمور و لهما من لجات
 اهل الکرم و رقیته اهل الفضل نوره بنابر طبعه و لا یلهیها رب غفور یعنی اینها بر ما نور اید و الله تعالی
 بالسرور ای یوم المشور در قیلوله عند انخاض العین منو و ند که همه از مشایخ رحمهم الله تعالی میفرمایند
 که مطاوعین المعانی و مقاول روحی باید کرد چون سر از بالین این خواب بشارت نقاب مصراع
 زهی هر تبا حوایی که بزبری دارست و برداشتم دست نزد در آتین احتمال کشیده و مترامل بزایوی
 تخمین بنهاده کفتم که مراد از زمین المعانی دعاء با کتابی یارسا عین العلم که در علم سبک مختصر است مشتمل بر
 فوائد جمیده یا ازین لفظ بطریق اشارت و یا سلوب کنایت امری غیر مذکور ما اراده کرده باشند که گفته
 اوراک آن در حزن عقل و صره فهم نگیرد بدین بود که در همان روز یکی از محبت شعار با اخلاص که فتوحات
 الهی و فیوضیات نامتناهی شامل حال او باد رساله روضه الحسنی فی شرح اسما و الله الحسنی که مختصری از
 ولغات این ضعیف است که در سینه حافظت تحریر یافته بود آورد و آغاز بنشستن آن کرد این ضعیف
 بار آورد که در کتابت این رساله مشارکت نموده اعانت نماید و اوراق از دست او گرفته سطرهای چند در
 نوشت بعضی معنی جدید و چین کتابت در خاطر دار گذشت و در مقربان شد که این معنی ثانی از معانی
 اولی است و اولی می نماید و میثاید که این نوع ازین بنوعی عین حکمت حکیم است که زمام انقباض و اعلی
 و قدر منسل بدست مشیت و نگشت ارادت او تسلیم داعیه دعوت و فت بآن خواند که شرمی و یکیم با سلسله
 غریب بنظم و نثری باید نوشت پس عبارت آن که مقدم در استطاعت او بود متصدی نگشت از علی بابا
 قدم بر با احوالیت جد بر و جو سب و نغمه او کس میگوید که شمش از شروع در مقصد و مصطلح اهل الله که شرم آمد
 تعالی علما و علمانی الامصار و عدد او در دانی الامصار و در رفع بر کتیم درجه الارباب و بنحیرتیم متر الاشرار
 سمیت بیبین و قبیان خواهد یافت اما بطریق که اسلوب غریب شاید بآن باشد که ظهور وجود مطلق
 از مرتبه لا تعین بجمع مراتب و تعینات درجه درجه بر نفا تنزل او بر مراتب و حضرت خود بوده باشد
 و از شفت تفرقه خواهد که بسبب مراتب تنزلات و وقوع هر یک بحسب بیان در اما کن متقدم
 و متاخره و مختلفه که حکم **س** عبارت آن است و حسی و حسنگ واحد و کل الی ذاک الحال شیر

این کتاب در سینه
 اهل الکرم و رقیته
 بالسرور ای یوم
 که مطاوعین المعانی
 زهی هر تبا حوایی
 تخمین بنهاده
 فوائد جمیده
 اوراک آن در حزن
 الهی و فیوضیات
 ولغات این ضعیف
 بار آورد که در
 نوشت بعضی معنی
 اولی است و اولی
 و قدر منسل بدست
 غریب بنظم و نثری
 قدم بر با احوالیت
 تعالی علما و علمانی
 سمیت بیبین و قبیان
 از مرتبه لا تعین
 و از شفت تفرقه
 و متاخره و مختلفه

حاصل است از فهم قید بیان و تمیز بیان تسلی باید و مع ذلک از اساسی اهل سلوک در اهل وصول هم خالی
 نبوده باشد بلکه ایامی بر اثبات بر یک خصوصیت مقام بر کس نموده شود انشاء الله تعالی و صده العزیز
 و بذا اوان الوصول بالوجود المشهور **فصل** بدانکه حقیقت حق سبحانه تعالی جز وجود مطلق نیست
 و آن وجود مطلق عین ایزیت نفس خود است و برین پایه نه و او نه کلی است و نه جزئی نه مطلق و
 نه مقید نه صفت و حدت را بر سر پرده ادگذرد و نه صورت کثرت را از عزت ذات او بر او بر محمد
 است و خود از احاطه بیرون غایت نشان ادبی نشانی است و نهایت عرفان و حیرت را باغی
 ای در تو عیانها و بیانها همیشه پذیرد یقینها و کما بنا همیشه از ذات تو مطلقا نشانی نتوان
 داد و کما بنا که تویی بود نشانیها همیشه و آن ذات و حقیقت مطلقه وجودیت بسیط که ببارت
 لائقین و عین کافور و غیب هویت وستی بخت و غیب الخیب از مرتبه او مناطق و او در عین صرافت
 خود مطلق خویش همه موصوف و بکلمه مقید و شیخ صدر الدین قونوی مرتبه ذات بر تعین علم افاق می کند
 و میگوید که سخن لائقین برای نفیهم جتبیان است و الله علم بالصوب **فصل** اول تعین اهل تعین علم
 است که خود بر خود نفس خود تجلی فرمود بلیه نو هم و تقدیر جمیل و استوار و فقدا آن عینیت و او را اساسی مختلفه
 است یعنی تعین اول و حقیقت محمدری او حدت صرف و کثر الکنوز و غیره و امام میره از صفات صفات
 علم است و بعضی برانند که امام نیز صفت جهات است و بر یک از و تقنین بر اثبات عرفا خویش و نائل
 و آنچه بر این لایحه آورده که در آنرا بطریق استوار درین مختصر کنجایش ندید **فصل** ششم اول حدت
 صرف و قابلیت محض مشتمل بر جمیع قابلیات چه قابلیت تجرد آن ذات مطلقه از جمیع نسبت و اعتبارات
 و چه قابلیت انصاف او همه اما و صفات بلکه بناسیات موجودات نیز و باعتبار تجرد او از همه نسب
 و اسما و صفات تا غایتی که از تجرد نیز مرتبه احدیت و با اعتبار انصاف او همه اسما و نسب و صفات و
 اعتبارات مرتبه وحدت و بعضی از کمال کبر او درین یعنی حضرت شیخ محمد غوث قدس سره برانند که تعین
 اول احدیت صرف است که عبارت از ذات مطلقه است و لائقین عبارت از جمیع نسبت و وحدت
 که حقیقت محمدری است تعین ثانی است از احدیت **فصل** احیات صفات ذاتی و بعضی که موصوف

اینکه در این کتاب از کلمات و عبارات بسیار است که در کتب دیگر نیامده است و اینها را در این کتاب جمع کرده است تا برای کسانی که در این علم اشتغال دارند مفید باشد و این کتاب را در شهر کربلا در سال ۱۲۰۰ هجری قمری تألیف کرده است و در این کتاب از کلمات و عبارات بسیار است که در کتب دیگر نیامده است و اینها را در این کتاب جمع کرده است تا برای کسانی که در این علم اشتغال دارند مفید باشد و این کتاب را در شهر کربلا در سال ۱۲۰۰ هجری قمری تألیف کرده است

اینکه در این کتاب از کلمات و عبارات بسیار است که در کتب دیگر نیامده است و اینها را در این کتاب جمع کرده است تا برای کسانی که در این علم اشتغال دارند مفید باشد و این کتاب را در شهر کربلا در سال ۱۲۰۰ هجری قمری تألیف کرده است و در این کتاب از کلمات و عبارات بسیار است که در کتب دیگر نیامده است و اینها را در این کتاب جمع کرده است تا برای کسانی که در این علم اشتغال دارند مفید باشد و این کتاب را در شهر کربلا در سال ۱۲۰۰ هجری قمری تألیف کرده است

بر موجودات خارجی نیستند چون الاول والاخر و الظاهر والباطن متعلق باین مراتب اند علی حسب اختلاف
 متلاطیم روحی علی اختلاف المذمبین بوجهة و اسم اول لباطن باحدیت و اسم آخر و ظاهر و باقی اسما و ثبوتی
 بواحدیت و شک نیست که اول را بر آخر و باطن را بر ظاهر تقدم ذاتی است **فصل** غنا و مطلق که
 عبارت از اجمال و تحقق مشیرین است در مرتبه وحدت متحقق است و مشیرین که قابلیات ذات اند
 قبل از اعتبار تحقق و در مرتبه وحدت مستحق در عیب هویت بودند و نسبت تحقق نیز با آنها نسبت بود چون
 تحقق در مرتبه وحدت بر تفریر سابقه مقرر گشت اعتبار تحقق مشیرین نیز تبعاً تحقق و مقرر شد **فصل**
 می باید دانست که در مرتبه واحدیت نسبت علم که عبارت از تصور یا تصدیق است و اشاره تحقق معلولات
 و نسبت نور که عبارة از ظهور خود و اظهار غیر است علی سبیل الاکتشاف التهام و نسبت شهود که عبارت از
 ظهور معنی و معنی است و نسبت وجود که از عبارت از کون و حصول است متحقق گشت **فصل** اختلاف
 بین اهل تصوف و اهل عقل من الحکماء و المتکلمین و لفظ وجود است و بواسطه اشتراک لفظی در میان ایشان
 بجهت می رود و متکلمین خود را برابر می بینند و ذات حق سبحانه تعالی را می گویند و حکما عین می گویند بر وجهی
 خاص و بجهت معین و صوفیه رضی الله تعالی عنهم جمعین نیز عین می گویند معنی آنکه در حال اطلاق و صراحت
 عین باهیت نفس خود است و صوفیه بر آنند که وجود مطلق را باهیات عارض می شود و اصحاب عقل
 می گویند که وجود باهیات را عارض است و ذوق کل کبرادین مرجع قول اهل تصوف است و شد در من قال
 ریا عی هستی لقیاس عقل اصحاب قیود و بر عارض اعیان و حقایق نه نمود لیکن بکاشفات
 ارباب شهود و ایمان همه عارض اند و معروض وجود **فصل** چون تحقق نسبت کلمه اولیه
 معلوم شد بدانکه بواسطه این نسبت نسبتها مستوره و جوبی و کونی پیدا شد پس نسبت علم مقتضی بجهت
 معلومیت شد و نور مستلزم ظاهرت و منظریت گردید و وجود و شهود مستتبع و احدیت و موجودیت و
 شادیت و شهودیت گشت و هر یکی ازین مستلزم آن دیگر گشت نسبت و عبارات متخالف گشتند
 مستثنی اسما و جوبی و کونی شدند مثلاً علم که مقتضی غایت است می باید که عالم صاحب حیات باشد
 و اینها در مقام تفریر مقرر شد و الا جعل بر و طاری شود و می باید که بر

تفاوت بین این دو گروه است
 یکی بر عین است و یکی بر صورت
 یکی بر ذات است و یکی بر صفت
 یکی بر اول است و یکی بر آخر
 یکی بر باطن است و یکی بر ظاهر
 یکی بر مطلق است و یکی بر مقید
 یکی بر کلی است و یکی بر جزئی
 یکی بر مجرد است و یکی بر متعلق
 یکی بر واجب است و یکی بر ممکن
 یکی بر قائم است و یکی بر معتمد
 یکی بر اول است و یکی بر ثانیه
 یکی بر باطن است و یکی بر ظاهر
 یکی بر مطلق است و یکی بر مقید
 یکی بر کلی است و یکی بر جزئی
 یکی بر مجرد است و یکی بر متعلق
 یکی بر واجب است و یکی بر ممکن
 یکی بر قائم است و یکی بر معتمد
 یکی بر اول است و یکی بر ثانیه

باشد و الای بعضی جهات بر و عارض شوند و می باید که کلیم بود و الا اظهار علم نمود است کرد اگر چه نسبت علم در تعیین اول بر نفس خود که محض اعتبارات بله کلام متحقق شده و می باید که بعیر بود و الا علم او بعدم بصیرت متصف کرد و می باید که سمیع بود و الا کلام او جهل باشد و این صفات سمیع را اجتهات گفته اند و نیز که بجز صفات از بیجانا می باشد غالباً و این صفات ذاتی هم میگویند و همچنین در تجلی ثانی نوشتند الی اشارت الله نسبت و اتفاقات تصفا می شود هر چند تصفا مع نسب و اسما و اوست و بیشتر ظهور او بیشتر در

نظاره او بیشتر معنی شده ظهوره سبحان من اجتب بظاهر نوره و ظهرا با سبال استوره محفزه جامی قدرش سره العزیز ریاضی با گلخ خویش گفتم ای غنچه دلمن بهر لحظه پیش چهره چون غشوه دلمن به زنده گشته کنن بجس خوبان جهان به در پرده عیان باشم و بی پرده نهان **فصل** گاهی لفظ ظاهر وجود میگویند و مراد بان حضرت جمیع فعلیه بکمال دارند که وجوب و صف خاص اوست و در آن هنگام باطن وجود ظاهر علم را گویند که مرتبه با هیات و ایمان ثابت است و گاهی ظاهر وجود میگویند و از آن در مرتبه واحدیت که مرتبه جمیع است مراد میدارند و چند از باطن وجود لائقین و احدیت ذاتیه را گویند و این مرتبه اخیر منقسم است بدو قسم یکی از آنها متصف است بکمالات و جو بیه و فعلیه که آنرا مرتبه الهیه و واجیه میگویند دوم متصف است بقائض امکانیه افعالیته که آنرا خلیفه و عبودیه میگویند **فصل** مرتبه الوهیه عبارت است از تحقیق و ظهور و جمیع اسما و جو بیه و صفات ثبوتیه و سلویه و نسب فعلیه و تحقق آنها درین مرتبه از روی اجمال است نه از روی تفصیل و آن تحقق نسب هم از دو حال خالی نیست یکی آنکه تحقق و ظهور آنها بر تحقق منظر خود اوجیه موقوف نیست چنانکه اجتهات صفات و اسما تنزیه و سلویه و ازلی و ابدی و دم آنکه ظهور و تحقق آنها موقوف بر تحقق منظر خود اوجیه چنانکه جمیع اسما ثبوتی و اسم بزرگوار یعنی الله تعالی در عبارت ایشان بر دو مرتبه گفته میشود یکی آنکه بعضی ازین طائیفه گفته اند که این اسم مبارک موضوع است باز از ذات مطلقه بله اعتبار قیدی و مرتبه و بله اعتبار عدم آن بلکه بجز از جمیع نسب و اعتبارات حتی عن ذلک البخر و ایضا و دوم آنکه بعضی دیگر باین رفته اند که علم است مرتبه الهیه را که عبارت است از احدیت جمع جمیع نسب و اعتبارات اسما الهیه فعلیه و جو بیه نه مر ذات مطلقه را زیرا که

و این صفات سمیع را اجتهات گفته اند و نیز که بجز صفات از بیجانا می باشد غالباً و این صفات ذاتی هم میگویند و همچنین در تجلی ثانی نوشتند الی اشارت الله نسبت و اتفاقات تصفا می شود هر چند تصفا مع نسب و اسما و اوست و بیشتر ظهور او بیشتر در

اسم با ذات مطلقه اگر چه ممکن است اما فائده آن ظاهر نیست چه مقصود از وضع الفاظ افاده بافتاده
 معنی موضوع است و اینجا معنی موضوع لذات حق و هستی مطلق است تعالی و تقدس و آن مدرک و
 مفهوم و مشهور و معلوم محسوس نتواند بود و کیفیت که بدالات لفظ و عبارت بیان اشارت تواند نمود
رب یا **ربی** عشق است بدون زبده نور و غلام از خارج ز احاطه عقول انبیا هم که بخوانش بعد
 نام اما او برتر از ان است که کعبه در نام - و پوسته فاند که این افاده و استفاده معنی موضوع
 این اس غالی از نامل نیست چه اطلاق بعضی آسانی چون لایعین و وجود بخت و عین کا فویر خاکه
 رواست بلا اعتبار معنی چنین اطلاق اسم بزرگوار اند بلا ملاحظه اشتقاق مجهول و معقول است و چون
 مرتبه الوهیت بر طریق تفصیل تجلی شود رب الارباب در رب مطلق موسوم و در ستم کرده ذوق میان مرتبه
 الوهیت و ربوبیت ظاهر است **فصل** رب الارباب عبارت است از ظهور وجود مطلق در تجلی
 و صفات علی سبب تفصیل و الیه و الا یعنی پرورش بی تربیت ظاهر صورت نه پذیرد
 و ربانیت است از تربیت وجود مطلق بر جری ز اسما الوهیت مرکبات را نشان مصل
 ربانیت در رب معنایه است و توفی و تبه بندی بود معنی آن ارباب است لاحق
 همیشه در رب مدخل عبارت است از مضمان وجود مطلق و تجلی ادعای سبب التفصیل الاسما و المظاهر
 و رب الارباب را دو امر است یکی ایجابی دوم احادی پس معنی ظاهر با اعتبار امر ایجاب محفوظ رب
 الارباب است که به نردار است و سبب هر چه خوب است است و خند و میان هر یکی از ارباب
 بقدر سبب لغو بر وجهی منافی غایب است اگر چه سبب خفیف وجود غیر ذات اند و رب عدل هم هر چه
 عزیز است باشد **فصل** عدل حق سبب و تعالی نزدیک تکلمان نه عین ذات است و نه
 غیره و نزدیک که عین ذات است نزدیک امر تصوف باعتبار رتبه عقل بر یک است غیر ذات است
 چه آدم بر تیر میان ذات عبارت است و وجود مطلق است و میان صفات که نسبتها مقدره است و با اعتبار
 و دفع ذی نفس الامر بین که بر اندر چه صفت عبادت رب علی وجود مطلق است و در مرتبه ظهور تجلی خاص که ز ادب
 بر اس است بلکه من ذات است و صفات عالم ذاتی است و شباهت هم قادر و است با اعتبار

و این اسم با ذات مطلقه اگر چه ممکن است اما فائده آن ظاهر نیست چه مقصود از وضع الفاظ افاده بافتاده
 معنی موضوع است و اینجا معنی موضوع لذات حق و هستی مطلق است تعالی و تقدس و آن مدرک و
 مفهوم و مشهور و معلوم محسوس نتواند بود و کیفیت که بدالات لفظ و عبارت بیان اشارت تواند نمود
رب یا **ربی** عشق است بدون زبده نور و غلام از خارج ز احاطه عقول انبیا هم که بخوانش بعد
 نام اما او برتر از ان است که کعبه در نام - و پوسته فاند که این افاده و استفاده معنی موضوع
 این اس غالی از نامل نیست چه اطلاق بعضی آسانی چون لایعین و وجود بخت و عین کا فویر خاکه
 رواست بلا اعتبار معنی چنین اطلاق اسم بزرگوار اند بلا ملاحظه اشتقاق مجهول و معقول است و چون
 مرتبه الوهیت بر طریق تفصیل تجلی شود رب الارباب در رب مطلق موسوم و در ستم کرده ذوق میان مرتبه
 الوهیت و ربوبیت ظاهر است **فصل** رب الارباب عبارت است از ظهور وجود مطلق در تجلی
 و صفات علی سبب تفصیل و الیه و الا یعنی پرورش بی تربیت ظاهر صورت نه پذیرد
 و ربانیت است از تربیت وجود مطلق بر جری ز اسما الوهیت مرکبات را نشان مصل
 ربانیت در رب معنایه است و توفی و تبه بندی بود معنی آن ارباب است لاحق
 همیشه در رب مدخل عبارت است از مضمان وجود مطلق و تجلی ادعای سبب التفصیل الاسما و المظاهر
 و رب الارباب را دو امر است یکی ایجابی دوم احادی پس معنی ظاهر با اعتبار امر ایجاب محفوظ رب
 الارباب است که به نردار است و سبب هر چه خوب است است و خند و میان هر یکی از ارباب
 بقدر سبب لغو بر وجهی منافی غایب است اگر چه سبب خفیف وجود غیر ذات اند و رب عدل هم هر چه
 عزیز است باشد **فصل** عدل حق سبب و تعالی نزدیک تکلمان نه عین ذات است و نه
 غیره و نزدیک که عین ذات است نزدیک امر تصوف باعتبار رتبه عقل بر یک است غیر ذات است
 چه آدم بر تیر میان ذات عبارت است و وجود مطلق است و میان صفات که نسبتها مقدره است و با اعتبار
 و دفع ذی نفس الامر بین که بر اندر چه صفت عبادت رب علی وجود مطلق است و در مرتبه ظهور تجلی خاص که ز ادب
 بر اس است بلکه من ذات است و صفات عالم ذاتی است و شباهت هم قادر و است با اعتبار

صفت قدرت و تکلیف چنانکه ذات و صفات در میان خود متغایر اند و همچنین صفات در اسما
 در میان خویش نیز بحسب مفهوم و مظاهر و متغایر اند بتغایر کلی و عینیه یعنی اصل چه اسما را و چه استیجابی
 من حیث الذات الالهیه الواحده و حیث الظهور فی الجالی و الموجودات و احکامها و آثارها و این
 مرتبه که فیض اقدس است ذات الیهی مبتدا و عقل متصف است و وجود مطلق و فیض مقدس متعدد
 خارجی متعین و عقلی و آن تعدا و خارجی و تیزات عارضی منافی و حده او نیست بلکه در بر کلمات
 اوست چنانکه اعضا و جوارح و شاعر و قواد و عروق و اعصاب و عظام و موی و مفاصل و مخا و مدارج
 که بر وجه عارض است و حده او را منافی نه **فصل** بعضی ازین حقایق که نمیرا نند سر بیان بوجود
 فیها قایلیم است خاص که جمیع شیون و اعتبارات دوازدهایشان متصف شدند و جمیع اسما الیهی
 بر اعم مظهر و هم مظهر تواند بود سومی الوجود الذاتی علی اختلاف المراتب شده و ضعفا و غالبیه
 و مغلوبیه چون کل افراد انسانی از انبیاء و اولیاء و بعضی بر استقامت بعضی است و در بعضی علی
 اختلاف الذکوره چون سائر موجودات و حضرت ذات باحدیه جمیع شیون الا الالهیه
 و الکوئیه از لا و ابد او را جمیع این حقایق که تفصیل مرتبه و احدیه است ساری است و عقلی چه
 در عالم ارواح و چه در عالم شالی و چه در عالم حس و شهادت چه در دنیا و چه در آخرت و مقصود
 ازین همه تحقیق و ظهور کمال اسمائی است که کمال جلاء استجالت کمال جلال یعنی ظهور را و بحسب این
 اعتبارات و کمال استجلا یعنی شهود او و در بحسب همین اعتبارات و این ظهور و شهودی
 است عینی و عیانی و بعضی از اکارا بر اهل تحقیق بران رفته اند که کمال جلا عبارت از نفس
 اقدس و کمال استجلا عبارت از فیض مقدس و چون تحقیق نوری دانی که سر و مرتبه متعلق به کمال اسمائی
 است فرقی میان جلا و استجلا که ظهور و شهود است عینی عیانی دقیق است که بر کس را بران اطلاع نباشد
 مثلاً روح وقتی که در شکم جنین عند القسویه در آید و با این مظاهر مختلفه چون عروق و لحم و قوا و شاعر ظاهر
 رود و گمان است که خود با این مخلقات خود شایه نباشد تا آنکه او را کسی با خود عقل و معرفت این شایه
 بنیاد کرد و اندکجای کمال ذاتی که ظهور و است نفس خود را در نفس خود از بر نفس خود بلی اعتبار غیر دیگر

صفت قدرت و تکلیف چنانکه ذات و صفات در میان خود متغایر اند و همچنین صفات در اسما در میان خویش نیز بحسب مفهوم و مظاهر و متغایر اند بتغایر کلی و عینیه یعنی اصل چه اسما را و چه استیجابی من حیث الذات الالهیه الواحده و حیث الظهور فی الجالی و الموجودات و احکامها و آثارها و این مرتبه که فیض اقدس است ذات الیهی مبتدا و عقل متصف است و وجود مطلق و فیض مقدس متعدد خارجی متعین و عقلی و آن تعدا و خارجی و تیزات عارضی منافی و حده او نیست بلکه در بر کلمات اوست چنانکه اعضا و جوارح و شاعر و قواد و عروق و اعصاب و عظام و موی و مفاصل و مخا و مدارج که بر وجه عارض است و حده او را منافی نه فصل بعضی ازین حقایق که نمیرا نند سر بیان بوجود فیها قایلیم است خاص که جمیع شیون و اعتبارات دوازدهایشان متصف شدند و جمیع اسما الیهی بر اعم مظهر و هم مظهر تواند بود سومی الوجود الذاتی علی اختلاف المراتب شده و ضعفا و غالبیه و مغلوبیه چون کل افراد انسانی از انبیاء و اولیاء و بعضی بر استقامت بعضی است و در بعضی علی اختلاف الذکوره چون سائر موجودات و حضرت ذات باحدیه جمیع شیون الا الالهیه و الکوئیه از لا و ابد او را جمیع این حقایق که تفصیل مرتبه و احدیه است ساری است و عقلی چه در عالم ارواح و چه در عالم شالی و چه در عالم حس و شهادت چه در دنیا و چه در آخرت و مقصود ازین همه تحقیق و ظهور کمال اسمائی است که کمال جلاء استجالت کمال جلال یعنی ظهور را و بحسب این اعتبارات و کمال استجلا یعنی شهود او و در بحسب همین اعتبارات و این ظهور و شهودی است عینی و عیانی و بعضی از اکارا بر اهل تحقیق بران رفته اند که کمال جلا عبارت از نفس اقدس و کمال استجلا عبارت از فیض مقدس و چون تحقیق نوری دانی که سر و مرتبه متعلق به کمال اسمائی است فرقی میان جلا و استجلا که ظهور و شهود است عینی عیانی دقیق است که بر کس را بران اطلاع نباشد مثلاً روح وقتی که در شکم جنین عند القسویه در آید و با این مظاهر مختلفه چون عروق و لحم و قوا و شاعر ظاهر رود و گمان است که خود با این مخلقات خود شایه نباشد تا آنکه او را کسی با خود عقل و معرفت این شایه بنیاد کرد و اندکجای کمال ذاتی که ظهور و است نفس خود را در نفس خود از بر نفس خود بلی اعتبار غیر دیگر

و این ظهور است علی معنی چون ظهور درخت در تخم او و غنا مطلق که لازم کمال ذاتی است درین مرتبه
 تحقق است و معنی غنا مطلق آنست که هر یک از شیون و احوال و عبارات ذات با حکما جدا و از جدا
 بر طریق کلی عملی که در جمله مراتب از حقایق الهی و کونیه بنمایند در ذات حق ثابت و تجلی بود من غیر امتیاز
 بعضی با بعضی بعضی علما و عینا اگر چه در علم حق مشکف بالذات بود و حق سبحانه و تعالی ازین حیثیت از وجود جمیع
 موجودات مستغنی است کما قال الله تعالی سبحانه ان الله غنی عن العالمین **رباعی** امان غناء عشق با
 آید پاک با نرا لودکی نیاز با شستی خاک با چون جلوه کرد و نظاره کرد جلوه خود است که کرا و تو در میان نیاید
 چه پاک **فصل** مولانا جامی قدس سره من افاده میکند حقیقه اطلاق که ذات الهی است تعالی است
 حقیقت همه شیا است و اونی ذات و احدیت که عدد و ایا و راه نیست اما باعتبار تجلیات متکثره و تعینات
 متعدد و حقایق جوهریه متبعضه است و تارة در قائل عرضیه تابعه و آن ذات واحد و اسطر صفات
 متعدد و جوهر و اعراض متکثره متکثره نمی نماید من حیث الحقیقه یکی است که اصلا متعدد و متکثر نیست
 این و عین احد از حیثیت تجرد و اطلاق از تعینات و تقیدات مذکوره حق است و از حیثیت تعدد
 که بواسطه تطبیق با وجود تعین است خلق و عازس عالم ظاهر حق است و حق باطن عالم و عالمش از ظهور
 بین حق است و حق باطن عالم و عالمش از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم ملکوتی الحقیقه
 یک حقیقت است و ظهور و باطن و احریت و اولویت از نسب و اعتبارات او هو الاول و الآخر و نظائر
 و باطن **رباعی** برین تان به زن عشاق حق است اما ملک عیان در همه آفاق حق است
 چیزی که بهر دو سی تعین جهان با الله که همان به اطلاق حق است **فصل** فضیلت حق سبحانه و
 تعالی بر جمیع نظامها و وجودات است و نسبت تقاب و انبیه جاری و ساریست و از آنجه در امثال
 میگردد نیاید چیزی که بهر دو و دیگری مانند آن بود و می آید بر سبیل تو الی و تعاقب چنانکه آب در
 جوی و تشنه نشود اگر چه در پیچ از من بر یک و تیره چون آب حوض و یکسان زبان چون گل آتش می نماید
 اما از آبی حنیف نشود در به آسار و آسار آب سبب آتش پوشید و آب جوی جا خود گذاشته بصورت
 و در آب جاری و آب خود را به نسبت ستم در ذات حق می شود علی سبب الهی و المظالم **فصل**

و این ظهور است علی معنی چون ظهور درخت در تخم او و غنا مطلق که لازم کمال ذاتی است درین مرتبه
 تحقق است و معنی غنا مطلق آنست که هر یک از شیون و احوال و عبارات ذات با حکما جدا و از جدا
 بر طریق کلی عملی که در جمله مراتب از حقایق الهی و کونیه بنمایند در ذات حق ثابت و تجلی بود من غیر امتیاز
 بعضی با بعضی بعضی علما و عینا اگر چه در علم حق مشکف بالذات بود و حق سبحانه و تعالی ازین حیثیت از وجود جمیع
 موجودات مستغنی است کما قال الله تعالی سبحانه ان الله غنی عن العالمین **رباعی** امان غناء عشق با
 آید پاک با نرا لودکی نیاز با شستی خاک با چون جلوه کرد و نظاره کرد جلوه خود است که کرا و تو در میان نیاید
 چه پاک **فصل** مولانا جامی قدس سره من افاده میکند حقیقه اطلاق که ذات الهی است تعالی است
 حقیقت همه شیا است و اونی ذات و احدیت که عدد و ایا و راه نیست اما باعتبار تجلیات متکثره و تعینات
 متعدد و حقایق جوهریه متبعضه است و تارة در قائل عرضیه تابعه و آن ذات واحد و اسطر صفات
 متعدد و جوهر و اعراض متکثره متکثره نمی نماید من حیث الحقیقه یکی است که اصلا متعدد و متکثر نیست
 این و عین احد از حیثیت تجرد و اطلاق از تعینات و تقیدات مذکوره حق است و از حیثیت تعدد
 که بواسطه تطبیق با وجود تعین است خلق و عازس عالم ظاهر حق است و حق باطن عالم و عالمش از ظهور
 بین حق است و حق باطن عالم و عالمش از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم ملکوتی الحقیقه
 یک حقیقت است و ظهور و باطن و احریت و اولویت از نسب و اعتبارات او هو الاول و الآخر و نظائر
 و باطن **رباعی** برین تان به زن عشاق حق است اما ملک عیان در همه آفاق حق است
 چیزی که بهر دو سی تعین جهان با الله که همان به اطلاق حق است **فصل** فضیلت حق سبحانه و
 تعالی بر جمیع نظامها و وجودات است و نسبت تقاب و انبیه جاری و ساریست و از آنجه در امثال
 میگردد نیاید چیزی که بهر دو و دیگری مانند آن بود و می آید بر سبیل تو الی و تعاقب چنانکه آب در
 جوی و تشنه نشود اگر چه در پیچ از من بر یک و تیره چون آب حوض و یکسان زبان چون گل آتش می نماید
 اما از آبی حنیف نشود در به آسار و آسار آب سبب آتش پوشید و آب جوی جا خود گذاشته بصورت
 و در آب جاری و آب خود را به نسبت ستم در ذات حق می شود علی سبب الهی و المظالم **فصل**

فیض منقسم به دو قسم است یکی فیض اقدس و ام فیض مقدس فیض اقدس عبارت از تجلی ذات مطلقه
 بر نفس خودش و مقدس عبارت است از تجلی افعال و صفات بر مقتضیات خویش از حد واحدیت تا کمال
 اسفل بلک تا ابد الابد و فیض مطلق را مراتب ظهور کلیه در مابج تنزل الصلیح پنج است و چنانکه مولانا
 عبد الرحمن جامی قدس سره میفرماید **ربانی** واجب چو تنزل کند از حضرت ذات پنج است
 تنزلات او را درجات و غیب است و شهادت بر سطر روح و مثال او انی من بحیت تکلم حضرت
 پس بعضی محققان آنرا دو قسم میکنند و خدیدی که داخل فیض مقدس می باشد یکی داخل فیض اقدس و در آن
 پنج گام شش مرتبه کلیه شمرده میشود و چهار مرتبه در مرتبه چهارم مرتبه آخره داخل فیض مقدس
 می باشد یکی اول متعلق به فیض اقدس **فصل** بدانکه در میان وجوب و کون که عبارت از ظاهر وجود
 و ظاهر علم است و معتبر از الیه و عبودیت است یک حقیقی حقیقی است که جامع هر دو مرتبه است و فیض
 مقدس بر او شهود و نشانه اوست در وجود خارجی و آن حقیقت انسان است و برینخ البرزخ نیز
 او را گویند و حقیقت آدم که مرجع البحرین طیفیان منها بر رخ لایسبغیان نیز عبارت از دست خلقت
 الخلق لا عرف اشارت با و ولولاک لا اظهرت الیوتیه ایماست بکمالیت او که بے او فیضان حق
 در خارج صورت نبد و زیر که او هم صفات الیهیه شامل است و هم اعتبارات کونیه را حاصل ایست
 از الیات مستفیض است و بگوئیات کونیه را مفیض و اخلیفه وجود مطلق است باعتبار مرتبه احوال
 نه باعتبار الوهیت پس باین اعتبار لفظ انا الحق و سبحانے و هل فی الدارین غیری صورت کمال نبود بلکه
 قسمی جامع و شمی را تا رک چه وجود مطلق چنانکه کجالات الیهیه تجلی است همچنین نقایض امکانیه نیز تجلی
 و اوتوه صفات و افعال و شیون و اعتبارات بلکه جمیع مراتب الیات و مدارک کائنات است
 و علت غائی تمام موجودات و مشا بر اوست که بے او موجودی از موجودات و تعیین از تعیینات غیبیا
 و شهادت و باینها صورت نه بند و بے توبه ایجاد می او عالمی از عالم روحا و مثالا و ما یحتملها و وجود
 بناید **حقیقت** یک گل مقصود درین بوستان چه شده بے در دوستان و او فی تعرف
 او نیست که در جمیع تعیینات من الموجودات و انظار محرک و مکن قبل از وجود خارجی و بعد از

در مرتبه اول
 در مرتبه دوم
 در مرتبه سوم
 در مرتبه چهارم
 در مرتبه پنجم
 در مرتبه ششم
 در مرتبه هفتم
 در مرتبه هشتم
 در مرتبه نهم
 در مرتبه دهم
 در مرتبه یازدهم
 در مرتبه دوازدهم
 در مرتبه سیزدهم
 در مرتبه چهاردهم
 در مرتبه پانزدهم
 در مرتبه شانزدهم
 در مرتبه هجدهم
 در مرتبه نوزدهم
 در مرتبه بیستم

وجود خاصه غیر اوست و شایع قیصری میگوید چنانکه صاحب مقام محمود یعنی محمد علیه الصلوٰة و السلام
 میفرماید اول ما خلق الله روحه و نوریه همچنین اگر کسی را دیده باشد شود و بینائی او بکل کل بوم بهی تان
 تکمل کرد و دانند که وقد خلقکم اطوار عبا رست از تجلی ذات و حقیقت اوست و او در هر مرتبه بناسب
 این مراتب ظاهر و مبرها شده چنانکه در ارواح عین معانی ارواح و در عالم مثال عین مثال اجسام مرکبه
 لطیفه و در شهادت عین قوا فکریه و سماویه و در عناصر و طبایع عین قوا عین حرارت و برودت
 و در طوبت و بدست و در نشاء و عنقریب خویش انسان کامل بجمع مراتب و قابلیت که قبل ازین نداشت
 موجود پیدا گشت و آن حروجی است از معانی و مثالی و شهادت و نشاء انسانی **فصل** اما عروج
 روحانی عبارت از آنست که بعد از فنای اوصاف بشری تخلق با خلاق ربانی و احاطه او بر عالم ارواح
 در نماید بدان احاطه خود را عین عالم ارواح و اندیشه یعنی چنانچه وجود حق تجلی ثانی در عالم معانی و ارواح
 عین معانی و ارواح است همچنین سالک بعینه عین وجود حق و عین تعالی عالم معانی و ارواح تجلی گردود و
 درج مثالی عبارت از آنست که خود را عین عالم مثال شمارد و مغایرتی که میان عالم مثال و او بود
 زیمان بردارد و خود را عین وجود مطلق انکار کند بصورت مثالی تجلی و با اجسام مرکبه لطیفه تجلی گشته
 و از آن روح شهادتیه عبارتست از گشتن سالک و صیروت او در عرش عرش و در کرسی کرسی و در افلاک
 افلاک و در کج و خم و در عنان عنان و در طبایع طبایع معانه لایمتاز فزعه نهادن ربه با ملک خود را تجلی
 باین اشیاء و اندیشه است حسن خویش از روی خوبان آشکارا کرده و این چشم عاشقان آنرا
 نماند کرده یعنی همون شاهد همون مشهود و همون ماکول و همون ماکول همون عاشق و همون مشوق و همون شارب و
 همون سروب و همون لاس و همون مومس و همون ماعل و همون قائل ملک یکی کرد و در لوله عینی عنده با عی هم را ترا
 بنیم و هزار و ترا با هم سهو ترا و انهم و هم یاد ترا با هم آتش و سوز ترا و دیدم و هم خاک با هم آب ترا
 و هم و هم با ترا با هم اسن اقبال صفت بر دانه چون در آتش افتاد سوخت خود را با کوه
 آتش من بیکه از زبان آتش آما عروج نشاء بناسب عبارت از آنست که سالک شخص خود را
 نشاء عنقریب است خلیفه خود دانند خود را که سیرش بر شبه واحدیت با وحدت پوستهاست

و در هر مرتبه بناسب این مراتب ظاهر و مبرها شده چنانکه در ارواح عین معانی ارواح و در عالم مثال عین مثال اجسام مرکبه لطیفه و در شهادت عین قوا فکریه و سماویه و در عناصر و طبایع عین قوا عین حرارت و برودت و در طوبت و بدست و در نشاء و عنقریب خویش انسان کامل بجمع مراتب و قابلیت که قبل ازین نداشت موجود پیدا گشت و آن حروجی است از معانی و مثالی و شهادت و نشاء انسانی

مدار موجودات و فنج کائنات شناسد هر حرکت و سکنت که در مراتب موجودات ظاهر است باین
 من تعیین الاول الی مرکز الاسفل تجلی و فیضان خود و اندوای بدلائل اشار من قال سمیت بقدر کما
 حروف عالیات ۴ نشانانی مطور السفلات با ظهرا بعدا کما نعتیا ۴ و مرنا الان کل کائنات **فصل**
 چنانچه ظهور و بطون که مقتضا و غاوه ذاتی و کمال اسمای است الی وجودها محقق مکرر و وجود اسماء
 بغیر شهود ان هر دو مرتب به چینی تا آنکه جمیع اسماء بجز اقراب بر دل ساکت تجلی نه کرد و خلیفه کامل و بر نوز
 جامع و حد فاصل نمی توان گفت و نشاند که گفته شود اگر چه فی الحقیقه است **فصل** **دنی الجبل**
 انسان از دو حال خالی نیست یا منظر و منظر جمیع اسماء جالیه و جالیه باشد یا یکی از ان هر دو قسم اول
 انسان کامل و دوم انسان ناقص و کامل هم از دو حال خالی نیست یا تدبیر و تدبیر همه عالم مشهور
 خود می کند یا تجلی است فقط آنکه متصرف است آنرا قطب و غوث نامند و آن یکی باشد در همه عالم
 که بغیر تعرف او بر که از درخت بچند دینی حرکت او انبوب از جنوب بر نیاید و بعضی مشایخ بر آنند که
 هفت اقلیم هفت قطب باشند و آن یکی قطب الاقطاب باشد از قوتها تکلیه که یکی از صفات
 حضرت شیخ محی الدین ابن عربی است چنان معلوم می شود که قطب بسیار می باشد بقله
 نود کم و پیش و الله اعلم بصواب و آنکه تجلی است هفت کلیه و صفات علی با حق و یعنی آنرا از
 نامند و قوت تحت تصرف قطب نیست که محققان دنی تقاضا و ناقص هم از دو حال خالی نیست یا
 یا سما جالیه متصف است علی سبل الغواثیت و سما جالیه نیز بر سلسله آنه آنرا که فرد اصحاب شمال جوهر
 رب الارباب خوانند اگر چه در حقیقت است خود است **مصرح** محبوب هفت آنکه به نزدیک تو رفت
 است ۴ و یا با سما جالیه متصف باشد علی سبل الهدایه آن نیز از شمال خالی نیست یا طالب بهشت یا طالب
 حق یا واصل او و اهل او یا کامل کمال باشد یا کامل فقط و طالب او یا مخلص باشد یا مخلص اگر کلام
 باشد ملائقی است و اگر بقرع لام باشد متصرف است بک صوفی است و پیما یون و بعید بطبع علیه من
 که الوقوف بین الکر و الفتح اما طالب بهشت که آنرا اصحاب میمیز خوانند یا زاهد است یا عابد یا فقیر است
 یا خادم و در قسم اخیر برین تقدیر بهشت اقسام پیدا شده و اکثر اسماء الله سبحانه باین طرز خوانند و

عنايت
 و بعضی مشایخ بر آنند که
 هفت اقلیم هفت قطب
 حضرت شیخ محی الدین
 ابن عربی است چنان
 معلوم می شود که
 قطب بسیار می باشد
 بقله نود کم و پیش
 و الله اعلم بصواب
 و آنکه تجلی است
 هفت کلیه و صفات
 علی با حق و یعنی
 آنرا از نامند و قوت
 تحت تصرف قطب
 نیست که محققان
 دنی تقاضا و ناقص
 هم از دو حال خالی
 نیست یا یا سما
 جالیه متصف است
 علی سبل الغواثیت
 و سما جالیه نیز
 بر سلسله آنه آنرا
 که فرد اصحاب
 شمال جوهر رب
 الارباب خوانند
 اگر چه در حقیقت
 است خود است
مصرح محبوب
 هفت آنکه به
 نزدیک تو رفت
 است ۴ و یا با
 سما جالیه
 متصف باشد
 علی سبل
 الهدایه آن
 نیز از شمال
 خالی نیست
 یا طالب
 بهشت یا
 طالب حق
 یا واصل
 او و اهل
 او یا کامل
 کمال باشد
 یا کامل
 فقط و طالب
 او یا مخلص
 باشد یا
 مخلص اگر
 کلام باشد
 ملائقی است
 و اگر بقرع
 لام باشد
 متصرف است
 بک صوفی
 است و پیما
 یون و بعید
 بطبع علیه
 من که الوقوف
 بین الکر و
 الفتح اما
 طالب بهشت
 که آنرا
 اصحاب میمیز
 خوانند یا
 زاهد است
 یا عابد یا
 فقیر است
 یا خادم و
 در قسم
 اخیر برین
 تقدیر بهشت
 اقسام پیدا
 شده و اکثر
 اسماء الله
 سبحانه باین
 طرز خوانند
 و

از نالی یا ابوی یا سلمی یا ثبوتی و سیر سالک یا خلق یا تحقیق باین اسما بوده باشد و اما آنکه باین
 اسما مشغول علی سبیل الارشاد و الاسترشاد نماید جوهر تجلیات و اطوار و حالات مندرجه در
 درج اسما که معادن خزاین الهی است بحکم و عنده مفتح الغیب لای علیها الا هو که کلید مخازن غیب
 هویت که عبارت از ان جوهر سرشار است دست نیاید و تحت هر اسمی اشارت هر یکی سلمی و ثبوتی
 الی غیر ذلک نموده آید و نیز که این اسم مرئی چند مظهر است با چند اسم بکیا مظهر تجلی اندامیائی نموده
 شود انشاء الله تعالی و اسرار دعوت و خفیات اجابت که از خزاین او عونی استجب لکم بدرستگان
 منزله خدمت و پیوستگان مقام ارادت رسیده اند شمه از ان بطریق استطراد و تبرک بیان
 نموده آید تا این رساله از قواعد اهل دعوت بی اساس و خالی نبوده باشد و بر چند شرائط که اجابت
 دعوت بعد از تقصیر الله سبحانه اجابت فی علمه السابق بر آن موقوف است ایماست نموده شود و شرائط
 اسما نصاب و زکوة و عشر و قفل و دور و دور و بذل و ختم و توهم یعنی معنی اسم عند العزاة و اجابت
 دعوة و شرائط حاصل اکل حلال و صدق مقال و فراغت بال و اجازت و ترک حیوانات حلال
 و جمالی نیز اگر سیر آید **فصل** طریق دعوة اسما و الله الحسنى را در یابد اولاً شرائط بجا آرد بدین
 طریق اسمی از اسما حسنی را با اسم ذات مرکب کرده حروف هر دو بشمار و خذ حرف اقل الف با بنیت
 نصاب و مائة بنیت زکوة و عشر بنیت عشر پس هر حرف بنیت و هشت بار بنیت قفل و ارقام
 حروف اصلی و وصلی اسم ذات و صفات بنیت دور و دور و بعد و اعراب و نقاط و اجزای
 و شده بنیت بذل و بعد و حروف اصلی و وصلی اسم ذات و صفات بنیت ختم و بنیت سرخ
 الاجابت حروف اسم ذات و صفات بنیت و هشت بطن کشیده ارقام آن هر دو تا هفت روز
 بخواند بعد بنیت حاجت بعد و ارقام اصلی و وصلی حروف اول اسم موکل سمعی بخواند و در باقی
 حروف اسم ترتیب مذکور نگاه دارد و اگر تاخیر بیند پس حروف اسم را بنیت و هشت بطن کشیده ارقام
 شان موکل تعیین کند موکل سمعی آن و موکل مستخرج تقدم حرفی را مقسم و این مقسم کرده و با اسم
 مقضم ساخته تا بنیت و هشت روز هر روز ارقام بنیت و هشت بطن بخواند طریق دعوة

تحت پر اسم شریفی که از حضرت جناب شدنی الارض قدس سره العزیز با بن ضعیف رسیده است
 و حضرت ایشان از حضرت شیخ الاسلام و السین حاجی حمید عرف حضرت شیخ محمد غوث قدس سره العزیز
 استفاده کرده بودند بیان نموده میشود و انشاء الله تعالی یکی بطریق دیگر و این بتاریخ منقول نیست
 ولیکن بعضی مشهور است و بعضی بران قیاس کرده شده است و دیده عمل نماید دوم بطریق دیگر
 سیوم و رکشش خواهد در شست رکن که ازین بیت مفهوم است **بیت** بر رخ ذات و صفات
 و شد مد تحت و ذوق با می نماید طالبانرا کل نفس ذوق شوق خواهد در دوازده رکن دین شغل
 اختیار سالک بدست اوست و این رساله کئی میگردید بین المعانی فی شرح الاسماء الربانی اید بفرست
 بچون چنانست که بر برکت اسما خود و انا که با نه است میفرض و میفرض شده اند خصوصاً بر برکت حضرت
 شیخ ابن ضعیف این رساله را از خطا و خلل و از لغزش و زلل مصون و محفوظ دارد و این ضعیف
 و در تحت اقدام کتاب حیات ایشان حاضر کرده اند چنانچه در ماثور است اللهم اجنی بحالک و ائق
 بحالک و احترنی یوم القيمة تحت اقدام کتاب اجابک الله علی کل فعل و حال من حرک
 ساکن و الصلوة علی من الذی ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کما قال رسول الله صلی
 علیه و سلم ان الله تسعة و تسعین اسما لایة الا واحدة من اصحابا دخل الجنة **خواجه فرمود که حق سبحانه را**
 نود و نه نام است کسی که بشمار دوازده آید او را در بهشت و بهشت هر یک مناسب احوال او است
 چنانکه اکثر این تحقیق چون صاحب نیشاپوری و غزالی و شارح فیه و تابه و غیر آن بان رفته
 اند و یعنی چند پوشیده است پس بهشت عابد اشجار و انهار و حور و قصور که طالب اوست بهشت
 زاهد رحمت و لذت و ترک ماسوا حق از دنیا و جاه و غیره که این امور یعنی لذت و رحمت
 او را از غیر حق پوشیده دارد و بهشت داعی و حصول مرادات نفس او و اشتغال بورد و در
 ارادت خویش و لهدا **خواجه فرمود صلی الله علیه و سلم دخل الجنة یعنی بقدر وقت اشعارت است**
 و عابد را تحقیق و قوت بشارت و بهشت عاشق جمال و معشوق که جمال معشوق عاشق را از خود
 و از غیر خود پوشیده دارد **بیت** یا چون زودی نماید توان دید بغیر که بگرد و بر دستور

این رساله را از خطا و خلل و از لغزش و زلل مصون و محفوظ دارد و این ضعیف
 و در تحت اقدام کتاب حیات ایشان حاضر کرده اند چنانچه در ماثور است اللهم اجنی بحالک و ائق
 بحالک و احترنی یوم القيمة تحت اقدام کتاب اجابک الله علی کل فعل و حال من حرک
 ساکن و الصلوة علی من الذی ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کما قال رسول الله صلی
 علیه و سلم ان الله تسعة و تسعین اسما لایة الا واحدة من اصحابا دخل الجنة **خواجه فرمود که حق سبحانه را**
 نود و نه نام است کسی که بشمار دوازده آید او را در بهشت و بهشت هر یک مناسب احوال او است
 چنانکه اکثر این تحقیق چون صاحب نیشاپوری و غزالی و شارح فیه و تابه و غیر آن بان رفته
 اند و یعنی چند پوشیده است پس بهشت عابد اشجار و انهار و حور و قصور که طالب اوست بهشت
 زاهد رحمت و لذت و ترک ماسوا حق از دنیا و جاه و غیره که این امور یعنی لذت و رحمت
 او را از غیر حق پوشیده دارد و بهشت داعی و حصول مرادات نفس او و اشتغال بورد و در
 ارادت خویش و لهدا **خواجه فرمود صلی الله علیه و سلم دخل الجنة یعنی بقدر وقت اشعارت است**
 و عابد را تحقیق و قوت بشارت و بهشت عاشق جمال و معشوق که جمال معشوق عاشق را از خود
 و از غیر خود پوشیده دارد **بیت** یا چون زودی نماید توان دید بغیر که بگرد و بر دستور

چو ستار آید و بهشت عارف مخلوق و مخلوق با خلاق الله تعالی و بهشت موجد محقق با وصف
 الله سبحانه و بهشت عارف محقق تحقیق براتب براتب وجودید من الوجوب و الکلون هو الله الذی
 لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو آنچه در میان دو
 هو الله که عبارت از اول و آخر است و آنچه کشته اشاره است بظاهر و باطن او که دوست
 غیر او نیست در وجود چنانچه نفی جنس و ضمیر و حرف تعریف نیز برین مشعر است و چنانچه باین
 سه کلمه یعنی الله و رحمن و رحیم صورت حضرت بقواعد عربیه ثابت شده همچنین کجیح اسماء الهیه
 مصحح و مثبت که در نص قرآن همه اسماء بحرف مکتوب است و در لغت یعنی الله پرستیده شده
 و قیل و رفیقه شده بر و قیل موجود ازلی و ابدی و قیل جامع صفات و افعال و قیل اسم ذات
 و قیل اسم صفات و قال المحقق البکیر هو الذی عما من شأنه العقل و التأثير و الکمال المعانی
 از حد خامه از نام اله با و م زدن باید زبان دار و نگاه با نیست حد خامه از نام اله با گفته
 پوشیده مانند که از خامه الف طغوف خواسته نیست حد خامه از نام اله یعنی فی الالف اله نیست
 الله حاصل شود الاشارة یعنی از مرتبه الوهیه یا از مرتبه لائقین علی اختلاف المذاهب تا
 مرکز اسفل بر تاثیر و فعل فیض که در وجود آید تاثیر و فعل فیض اوست و الله خلقکم و یعلمون
 و در همه نظایر خواه علویه و خواه سفلیه ذات اوست تجلی تجلی خاص که آنرا با عقید کونید و رب
 روحی نیز کونید و در همه صفات اوست خواه ظاهر خواه باطن و در همه ذات اوست ساری کجیح
 صفات و اعتبارات کاشنی فی کل شیئی اینجا ثابت میشود **سپست** دل یک قطره را که بر شگافی با
 بر آن آید از حد بصر معانی **المطالع** هر چه بودی و هر معشوقی و هر فاعلی و هر جامع صفاتی و
 آن عبود خواه از رنگ و خوب باشد **سپست** در رنگ با غیر تزامی نپرستند با هر کس که کند سجده
 بر سنگ و گل و خوب خواه از حیوان چنانچه که ساله سامری و کفار اهل اهل زمان خواه هو انفس
 قرابت من النخز الیه خواه و ابر و باران و هنگام بهار و منظر اتم انسان کامل که خلیفه و آئین
 از سمت نا بجهت وجود همان **سپست** خلق آدم علی صورته **الوظایف** عابد اگر این اسم

الله تعالی
 یعنی با کسب صفات
 و در بعضی از این صفات
 بنظر لغت است که در
 معانی این اسم
 ظاهر شده است
 و در بعضی از این صفات
 چنانچه در بعضی از این
 معانی این اسم
 ظاهر شده است
 و در بعضی از این صفات
 چنانچه در بعضی از این
 معانی این اسم
 ظاهر شده است

هزار بار بگوید صاحب یقین کرد و قیل بر که این اسم را بعد از نماز صبح بخواند باطن او بگشاید و صاحب کشف کرد و ترا بعد از لازم است که بغیر حق تعالی سبحانه معبودی یا موجودی در او نگذرد و همیشه باطن خود متوجه ذات الله تعالی دارد و تا با سواد او مشغول نکند بر بدون وجود حق اوست **واعی نصابت زکوة** ... ۳۰ عشر ۶۹ قفل ۵۰ دور دور ۴۹ نام ۳۴ بار بگذرد ...
 ... پس برای حاجت دینی و دنیوی هر کی ازین اعداد بمده ایام عدد و بخواند تا یک جمله یا نو و در روز علی بن اقیاس عمل نماید اما باید که بگردد و غوغا نکند که سر بیخ الاجابت است **عاشق**
 همیشه خود را بر شمع جمال الوهیت پروانده و افرو سازد تا هر جا در تنه شی محبوب را بیند فانیاتو او فتم و جدا شد روی عاشق همیشه سوی معشوق است اگر چه غافل است و فی انفسکم افلا تبصرون اکامی از غفلت اوست چون شیار گشت خود را همه جا دانا و بینا یا منت و بوه یو نمیزد تا صفره الی بنها ظاهر اینجا عاشق و معشوق یکدیگر گشته بد حقیقت محبت آن تهیت کلک لمن اجبت و لایسقی لک نون شی برایشان جلوه نمود و هر دو در یک خانه آسودند و گفتند سخن روحان حللنا در نار **باعی**
 پرده ز رخ لیلی و عذرا که گشود با هوش و خرد واقع مجنون که رب بود با عاشق چه کسی بوده و معشوق که بود با غیر از تو ذکر این همه جلوه که نمود **محقق** طور عارف کاهی قرب نوافل است و گاهی قرب فرائض کاهی خود را عین او دانسته گوید و مار سیت از سیت و کلن الله رمی و گاهی او را عین خود دانسته گوید بی سیم و بی سیر و تا آنکه معانی بی اعتباری با حقیقتی باقی است قرب حقیقی نمی توان گفت که حد و جهت ثابت می کند **موجود** غیر مرتبه الیه است که عبارت از تجلی اسما و صفات است خود را و اند شایند که اکابر آفاق سخن زانها حق و سبحانی اینجا گفتند و اشیرا را بعد از افرامه از خود اند و بیند و گوید سبحانی ما اعظم شانی که باین چندین نظایر منکره و متعدد و متمایز و نظایر چون ظاهر شد **سبب** آنکه سبحانی همی گفت آن زمان با این معانی گشته بود و ...
 و شخص خود را که ذات مقید سالک است نظری از منظر هر نو داند **محقق** در یقین از
 که برینخ البرزخ است مشغول سازد و همیشه فیضان وجود بر سما و بر منظر جاری و ساری از

عاشق
 همیشه خود را بر شمع جمال الوهیت پروانده و افرو سازد تا هر جا در تنه شی محبوب را بیند فانیاتو او فتم و جدا شد روی عاشق همیشه سوی معشوق است اگر چه غافل است و فی انفسکم افلا تبصرون اکامی از غفلت اوست چون شیار گشت خود را همه جا دانا و بینا یا منت و بوه یو نمیزد تا صفره الی بنها ظاهر اینجا عاشق و معشوق یکدیگر گشته بد حقیقت محبت آن تهیت کلک لمن اجبت و لایسقی لک نون شی برایشان جلوه نمود و هر دو در یک خانه آسودند و گفتند سخن روحان حللنا در نار
 پرده ز رخ لیلی و عذرا که گشود با هوش و خرد واقع مجنون که رب بود با عاشق چه کسی بوده و معشوق که بود با غیر از تو ذکر این همه جلوه که نمود
 فرائض کاهی خود را عین او دانسته گوید و مار سیت از سیت و کلن الله رمی و گاهی او را عین خود دانسته گوید بی سیم و بی سیر و تا آنکه معانی بی اعتباری با حقیقتی باقی است قرب حقیقی نمی توان گفت که حد و جهت ثابت می کند
 موجود غیر مرتبه الیه است که عبارت از تجلی اسما و صفات است خود را و اند شایند که اکابر آفاق سخن زانها حق و سبحانی اینجا گفتند و اشیرا را بعد از افرامه از خود اند و بیند و گوید سبحانی ما اعظم شانی که باین چندین نظایر منکره و متعدد و متمایز و نظایر چون ظاهر شد
 آنکه سبحانی همی گفت آن زمان با این معانی گشته بود و ...
 و شخص خود را که ذات مقید سالک است نظری از منظر هر نو داند
 محقق در یقین از
 که برینخ البرزخ است مشغول سازد و همیشه فیضان وجود بر سما و بر منظر جاری و ساری از

در هر حرکت اسمیه عین حرکت و عین کلمه خود در هر حرکت مظهر عین حرکت و عین مظهر خود را نشان میدهد
خویش بار پیر این ضعیف فرمود که هر که بی خود است بیخ نیست و او از زمره مردان خارجی است
و آنکه با خود است مرد کامل است و شخص خود را خلیفه خود دانند و عالم غیب را نیز خلیفه خود دانند
و عالم ارواح و مثال و شهادت را خلیفه خود شناسد **جمالاً و تفصیلاً الا اشغال** طریق اول
لفظ الله الله بر زبان چندان راند که زبان خیره کرد و چشم تیره بصفتها احاطه وجود حق با وجود
سالک بحسب دم و انفتاح چشم طریق دوم نقش اسم ذات را بر دل صویری خویش بون انقرا
و شمس نقش کند و نظردل بر آن نگارد تا اطوار و حالات روی نماید و سالک را از خود بر باید
طریق سوم اسم ذات را با کشش و با فهم و ملاحظه ذات و صفات نگه دارد و چون خطره
سرزند با جهات صفات سر او بر نهد طریق عروج و نزول از مرتبه معلوم کنند و کشش خواه در
هشت رکن خواه در دوازده رکن باشد **الرحمن** این اسم را نیز بعضی ذات یکوینند
بجهت آنکه اطلاق این اسم بزرگوار نیز بر غیر حق سبحانه جایز نیست قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن
ایمانت و ادعوا الا سماء حسنی و بعضی بر آنند که صفاتی است که صفت اشتقاق دارد و بعضی
ساکت اند و گفته اند که خاص اللفظ و عام المعنی است و در لغت معنی او خداوند رحمت که رقت قلب
است و انجام او غایب او که هر بنیت و قیل بخشاید و قبل ظهور و منده حقایق و مایات علیه را
در وجود خارجی که العام کرب الرحمن للمحسانیت در دل محرم هم آنزالب و اگر حرفی از
نامش مدو یا بگردانیت در محرم هم گفته فی که لاسست بگرد و محرم هم محرم هم شود آنزالب و دیگر یعنی
سیم محرم تبدیل یا به آنزالم شود و اگر حرفی از نامش که فون است مدو یا به الرحمن شود و نوع
دیگر آنست که نیت در گفته که لاسست بگرد آن شود و محرم هم آنزالب یعنی سیم محرم تبدیل یا به
برای محرم الرحم شود حرفی از نامش که فون است مدو یا به الرحمن شود **الاشاره** یعنی هر جا
که هر بانی و بخشانید که و اظهار چیز بی باشد چون دم بچین در محرم هم از نفس رحمانی تا
مرکز خاک ابر رحمت اوست و نفس رحمانی نفیض اقدس و نفیض معدس علی اختلاف الیهین

این اسم را در هر حرکت مظهر عین حرکت و عین مظهر خود را نشان میدهد
و آنکه با خود است مرد کامل است و شخص خود را خلیفه خود دانند و عالم غیب را نیز خلیفه خود دانند
و عالم ارواح و مثال و شهادت را خلیفه خود شناسد
لفظ الله الله بر زبان چندان راند که زبان خیره کرد و چشم تیره بصفتها احاطه وجود حق با وجود
سالک بحسب دم و انفتاح چشم طریق دوم نقش اسم ذات را بر دل صویری خویش بون انقرا
و شمس نقش کند و نظردل بر آن نگارد تا اطوار و حالات روی نماید و سالک را از خود بر باید
طریق سوم اسم ذات را با کشش و با فهم و ملاحظه ذات و صفات نگه دارد و چون خطره
سرزند با جهات صفات سر او بر نهد طریق عروج و نزول از مرتبه معلوم کنند و کشش خواه در
هشت رکن خواه در دوازده رکن باشد
بجهت آنکه اطلاق این اسم بزرگوار نیز بر غیر حق سبحانه جایز نیست قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن
ایمانت و ادعوا الا سماء حسنی و بعضی بر آنند که صفاتی است که صفت اشتقاق دارد و بعضی
ساکت اند و گفته اند که خاص اللفظ و عام المعنی است و در لغت معنی او خداوند رحمت که رقت قلب
است و انجام او غایب او که هر بنیت و قیل بخشاید و قبل ظهور و منده حقایق و مایات علیه را
در وجود خارجی که العام کرب الرحمن للمحسانیت در دل محرم هم آنزالب و اگر حرفی از
نامش مدو یا بگردانیت در محرم هم گفته فی که لاسست بگرد و محرم هم محرم هم شود آنزالب و دیگر یعنی
سیم محرم تبدیل یا به آنزالم شود و اگر حرفی از نامش که فون است مدو یا به الرحمن شود و نوع
دیگر آنست که نیت در گفته که لاسست بگرد آن شود و محرم هم آنزالب یعنی سیم محرم تبدیل یا به
برای محرم الرحم شود حرفی از نامش که فون است مدو یا به الرحمن شود
که هر بانی و بخشانید که و اظهار چیز بی باشد چون دم بچین در محرم هم از نفس رحمانی تا
مرکز خاک ابر رحمت اوست و نفس رحمانی نفیض اقدس و نفیض معدس علی اختلاف الیهین